

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب‌علیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این خطبه‌ای که برای فقرا خوانده می‌شود این است که بدانیم مسأله‌ی ولایت و بیعت، همیشه بوده و هست و خواهد بود. قائم به شخص نیست، هر شخصی که خداوند نوبتش را تمام کند، او را به نزد خود می‌خواند و بعد دیگری.

در خلقت انسان‌ها امروز، آنهایی که به اصطلاح اهل مطالعه و اهل ظاهر هستند، یک تئوری و نظریه‌ای دارند نمی‌دانم چطوری و از کجا استنباط کرده‌اند که می‌گویند جهان در اوّل یک نقطه بود بعد این نقطه منفجر شد و از آن، این همه موجودات متنوع برآمد. البته این از لحاظ عرفانی هم، در مواردی گفته شده، مثل این گل‌ها را اگر نگاه کنید از مخلوقات خداوند، بسیاری گل‌ها هست که در یک گل چندین رنگ مختلف ایجاد شده. به همین طریق هم از خلقتی که خداوند کرده است، این به قول انفجاری که در آن نقطه به وجود آمده و همه‌ی اینها از آن زائده شده‌اند، هر کدام یک طوری است.

این خطبه در واقع نشانگر خصلت‌های متفاوتی است که هر چند گاهی در یکی از بزرگان دیده می‌شود و خداوند آن را در یکی از بندگان متجلی می‌کند. در همه همینطور هست، می‌فرماید: وَظُهُورِ الْعِشْقِ الْأَعْلَى، ظهور عشق را می‌فرماید. ما آنچه که در دنیای ظاهر می‌بینیم، می‌گوییم که حضرت امام حسین، عشق الهی داشت و در آن عشق، شهادت را تقبل فرمود. نه اینکه دیگران نداشتند، دیگران هم این عشق را داشتند و چون خداوند می‌خواست جلوه‌ی خیلی بارز و روشنی به بشر نشان بدهد، این وظیفه را به این بزرگوار محوّل کرد و الا همه‌ی آنها را دیگر از نظر خودشان همینطور بودند. از علی ع گرفته تا امام دوازدهم. همینطور در بعد از امام دوازدهم هم در اولیاء خدا که بطور غیرمستقیم به آن حضرت منسوب بودند، همین کم و زیاد دیده می‌شد. این عشق را در عالم، همه دارند، همه‌ی موجودات دارند. نه تنها انسان. مثالش را که می‌زنند می‌گویند مثل کاه و کهرباست، «جنس خود را همچو کاه و کهرباست».

هر کدامی که در این وضع به وجود آمده اینطور است منتها خداوند مقرر کرده است که بهشتی‌ها هم را جذب کنند و جهنمی‌ها خودشان را. این قانون جاذبه نه تنها در انسان‌ها بلکه در همه‌ی موجودات و جانداران و در جمادات هم دیده می‌شود، یافت می‌شود منتها کو چشمی که این را ببیند و کو گوشی که این را بشنود؟ مثنوی از قول و از طرف این ذرات می‌گوید:

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامُشیم

این سنگ و در و دیوار و اینها همه ناشی از عشق خداوند هستند. ما، در و دیوار، با شما نامحرمان ما خاموشیم. وَاَلَا می فرماید: ما سمیعیم و بصیریم. هم می بینند و هم می شنوند.
ان شاء الله خداوند آن چشم و گوشی را به ما بدهد که بتوانیم این جلوه های الهی را ببینیم، جلوه هایی از عشق الهی را ببینیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۴/۲/۴، جلسه برادران ایمانی)

خیلی ها نامه هایی نوشتند می گویند فرزندان نمی دانم خوب بوده حالا دیگر خیلی با من لج بازی می کند، چه کار کنیم؟ اوّلاً من که معلّم تربیت نیستم، معلّم فطری شما خودتان باید کاری که از اوّل لازم است بکنید، بدانید نه اینکه بچه را ول کردند بعد مثلاً دختر نمی دانم چند ساله که بود، فشار که بلند شو بیا نماز بخوان. سحر بیدارش می کنند. گفتم که قوم و خویشی داشتیم که حالا خدا رحمتش کند اصرار داشت که بچه هایش نماز بخوانند و معمولاً نماز صبح دچار کشمکش می شدند. بچه ها تا بوق سگ به قولى بازی کردند، شام خوردند و خوابیدند، دیگر نمی توانند بیدار بشوند. به زور بیدارشان می کردند، این ناراحت می شد، مرتّب می گفت نمی توانم بلند شوم. بالاخره یک بار عصبانی شد به مادرش گفت: اینقدر اصرار نکن، از لج تو که باشد، بیدار می شوم، خم و راست می شوم، همین حرکات نماز را می کنم ولی هیچ چیزی نمی گویم. لج از این نظر است می گویم که این هیچ فایده ای برای او ندارد بلکه هدف اوست. منتها می خواهد که او به هدف نرسد. از همین جا یک نتیجه بگیرید، حالا این یک مثال را من یادم هست ولی مثال خیلی هست به طرق مختلف. از همین مثال این نتیجه را بگیریم که این بچه می خواهد تا یک حدّی اطاعت حرف مادر را بکند، بلند می شود ولی چون با ناراحتی بلند می شود و علی رغم میل خودش فشار موجب شده که بلند شود، نمی خواهد آن کسی که به او فشار آورده به هدفش برسد یعنی نمی خواهد که مادرش هم به هدفش که نماز خواندن این باشد، برسد. این است که بلند می شود زحمات را تحمّل می کند چون همان بیدار شدن خودش زحمت است، زحمات حرکت را تحمّل می کند ولی کار نمی کند.

از اینجا این توجّه را بکنید که لج بازی اوّل بچه ها از روی مخالفت با کاری است که به آنها تحمیل می شود. این در هیچ جای دیگر لج بازی نمی کند فقط در اینجا که ناراحت است، لج بازی می کند. اگر مادرش بگوید که سرما می خوری، آنجا سرد است، لباس بپوش! می پوشد می رود. با کمال میل، هیچ هم یادش نمی رود حتّی اگر مادرش یک بار یادش برود، یادآوری می کند، می گوید لباس من را بپاور. پس این می خواهد در مقابل فشار، اراده اش را از دست ندهد. این یک پوئن مثبتی است که شما اگر این را تقویت کنید، هم آن لج بازی او از بین می رود و هم تربیتش همینطور می شود که حرف زور را قبول نکند. در اینجا چون زور از طرف مادر است یا پدر است و آنها قدرتشان بیشتر است، برای اینکه این بچه، بچه است ناچار تسلیم می شود. بنابراین در مورد تربیت بچه ها، این توجّه را بکنید که تربیت همیشه از اوّل باید شروع بشود یعنی فرزند که داشتید، باید از اوّل داشتن آن فرزند، مراقب او

باشید، مراقب کار. مراقبت هم این نیست که نشان بدهید: برو کجا، نرو کجا، فلان.

هر وقت هم مطلبی می‌خواهید به فرزند بگویید، موقع خودش نگویید یعنی اگر یک روز نمازش دیر شد، از خواب بلند نشد یا دیر بلند شد، یک وقت دیگری فردا یا پس فردای آن روز، بگویید: از خواب بیدار نشدن برای نماز هم، خیلی کار بدی است. معلوم می‌شود این آدم خیلی اراده ندارد، شخصیت ندارد که بیدار نشده یعنی بگذارید که به میل خودش بلند شود. منتها میلش را هدایت کنید، در مواقع غیر از نماز که به لجاج او بر می‌خورد، داستان‌هایی از محاسن اخلاقی دیگران و چیزهایی که گفته شده، بگویید و این تربیت را همیشگی داشته باشید.

راجع به سن یک بار صحبت کردم، باز هم اگر مجال باشد، صحبت خواهم کرد که سن بلوغ چه زمانی هست؟ بلوغ یعنی می‌فهمد. در قرآن بارها هست راجع به مثل اینکه حضرت موسی، حضرت یوسف یعنی این لغت را به کار برده است که خداوند می‌گوید: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ (سوره صافات، آیه ۱۰۲) یعنی وقتی که رسیده شد و بر آن مستقر شد، مسلط شد، و الا نه! بچه‌ی ده، دوازده ساله هم می‌داند که خوب است ولی هنوز بر آن عقیده مستقر نیست. موقع بلوغ یک زمانی است که بچه از اتصال و وابستگی به مادر و پدر (مادر درجه‌ی اول)، رها می‌شود. اگر درست شخصیت نگیرد، یک خلأیی برای او پیدا می‌شود و در آن خلأ بی‌دینی بیشتر مؤثر است تا دین. مسأله‌ی دوّم دیدن فیلم‌ها یا داستان‌هایی که عبرت‌انگیز باشد. در تلویزیون گاهی نشان می‌دهند، البته تلویزیون ما از جنبه‌ی ادبی مثل تلویزیونی که فرضاً زمان علی بود، نیست. اینها را خودتان شرح بدهید و نتیجه‌ای که از این داستان گرفته می‌شود برای آن بگویید. یک مقداری هم دیدن دوستان و نزدیکان. مثلاً من خودم یادم می‌آید پدر و مادر ما، هر دو برای ما نمونه بودند و حال آنکه به صورت ظاهر خیلی کمتر از شما در زندگی ما دخالت می‌کردند. مثال برای تان گفتم، همیشه مادرمان رحمت‌الله علیها (یادتان نرود)، همیشه می‌گفتند نماز در اول وقت بخوان، نمی‌دانم فلان. می‌دانست نماز که می‌خوانم، منتها نماز اول وقت می‌گفتند. همیشه من یک جوابی می‌دادم. یک بار شب بعد از شام نشسته بودیم و پدر و مادر بودند، من هم بودم، یک جلسه‌ی کاملاً خصوصی و کوچک. همین سؤال را کردند من البته خیلی محترمانه گفتم: جواب تان را نمی‌دهم و از شما هم خواهش می‌کنم بعد از این، اینطور سؤال نکنید. برای اینکه اگر مطابق میل شما شده باشد که خوب است، چیزی ندارد، لازم نیست بدانید یا ندانید و اگر خدای نکرده خلاف میل شما که صحیح باشد، یا دروغ می‌گوییم، که من گناه کردم، یا راستش را می‌گویم، شما غصّه می‌خورید، بنابراین نپرسید. شما که به من نماز خواندن اول وقت را یاد دادید، دیگر ولم کنید. حضرت صالح‌علیشاه یک لبخندی زدند و آن آخرش خندیدند. این برایم تربیت شد برای اینکه من به همین ترتیب به کار ببرم.

این سؤال همیشه در ذهن ما و در ذهن هر انسانی از بدو وقتی که مستقل فکر می‌کند، هست.

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم

البته فکر احساس وجود خودش بر این مقدم است. احساس می‌کند که وجود دارد. این احساس وجود هم در اثر این پیدا می‌شود که یک روال ثابتی بگیرد، حالا چه متدین، چه بی‌دین، چه سلامت کامل فکری یا نه. یک وضعیت مشخصی بگیرد. این حالت مشخص، این وضعیت مشخص، بعد می‌رود دنبال آن فکر می‌کند. این وضعیت مشخص گرفتن هم، برای انسان‌ها ضرورت دارد یعنی مرتب باد هوا نباشد از این طرف، از آن طرف مرتب فکر کند. این داستانی که در تذکرة الاولیاء شیخ عطار از جنید بغدادی نوشته. جنید بغدادی می‌رفت مریدان، شاگردان، بعضی‌ها همراه او می‌رفتند، از یک بوستانی، از یک جنگل کوچکی رد شدند دیدند یکی را در آنجا از درخت آویزان کرده بودند، به دار زده بودند. پرسیدند: این را چرا به دار زدند؟ گفتند: دزدی کرده. دزدی در مراحل اول، دوم، سوم، چند بار اعدام ندارد. اول که چند تا شلاق و اینها و بعد ممکن است بریدن انگشت و بریدن دست و بعد آن آخر... یعنی معلوم می‌شود کسی اصلاً شغلش دزدی بوده که به دارش زدند. جنید پای این جنازه را بوسید گفت: احسن بر تو که در همان خطایی که داشتی، ثابت قدم بودی یعنی اینقدر ایستادی که جانت را از دست دادی. البته این داستان برای یک مرحله‌ی عرفانی است که جنید می‌خواست به این طریق درس بدهد به آن‌های دیگر که ثابت قدم باشید و الا نه دزدی کار خوبی است، نه آنی که به دارش زدند، کار بدی است ولی خواست بگوید در هر کاری ثابت قدم باشید. در هر کار کوچکی هم شده، ثابت قدم باشید. خیلی‌ها را دیدم مثلاً، نخ می‌خواهند در سوزن بکنند که خیاطی کنند، یک کار عادی. یکی، دو بار که کردند، نمی‌شود. می‌اندازند دور. من یک وقتی یک کمی بی‌حوصله بودم ولی بعد توجه کردم، تمام کارهای دیگرم را کنار گذاشتم برای اینکه این کار را بکنم. البته خود این کار اینقدر مهم نیست، آن ثبات قدم و این به عنوان تمرین در ثبات قدم را توجه کردم. ان شاء الله خداوند این توفیقات را به همه‌ی ما بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۴/۲/۱۱، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفریحی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.